

## تصحیح دو واژه از قصیده «حرز الحجاز» خاقانی

دکتر مهدی نیک منش\*

E-mail: m-nikmanesh@razi.ac.ir

### چکیده

شیر پژوهش درباره شعر و اندیشه خاقانی به ویژه در دو دهه اخیر رو به رشد بوده است؛ با این وجود شعر و شاعر دیرآشنای سده ششم هـ. ق. همچنان پژوهشهای بسیاری را می‌طلبد. از جمله ضروری‌ترین تحقیقات در مسیر خاقانی پژوهی، ارائه تصحیحی پاکیزه‌تر نسبت به دو تصحیح ارزنده - اما نیازمند بازنگری - از استاد علی عبدالرسولی و دکتر ضیاء الدین سجادی است. این مقاله می‌کوشد تا دو واژه «خفتند» و «گاهها» را در دو بیت زیر از قصیده مشهور حرز الحجاز خاقانی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و دلایل خود را در ترجیح تصحیح این دو واژه به «جفتند» و «طاهها» اقامه کند:

- عقل و جان چون یی و سین بر در یاسین خفتند      تن چون نون کز قلمش دور کنی تا بینند

- خاک مشکین که ز بالین رسول آورده است      حرز بازوش چو الکهف و چو گاهها بینند

واژه‌های کلیدی: خاقانی، تصحیح، خفتند، گاهها.

\* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

## مقدمه

خاقانی شروانی به سبب ویژگیهای خاص، در میان چهار مرکز ادبی سده ششم هـ.ق. - ماوراءالنهر، خراسان، عراق، و آذربایجان - از شعر و موقعیتی ممتاز برخوردار است. همین ویژگیهای خاص چون: زبان فخیم، ترکیبهای تازه، تخیل شناور، تنوع مضامین، و . . . شعری عمیق اما پیچیده آفریده است؛ پیچیدگیهای لفظی و معنایی که باید برخی اشکالات مربوط به نسخه ها را نیز به آنها افزود.

از جمله چکامه‌هایی که خاقانی در وصف و اشتیاق به کعبه سروده، قصیده "حِرْزُ الْحِجَازِ" اوست با مطلع:

شبروان چون رخ صبح آینه سیما بینند      صبح را چهره در آن آینه پیدا بینند

(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۹۵)

بخش نخست این قصیده در صفت مکه، و بخش دوم آن در یاد کرد مدینه و مدح پیامبر (ص) سروده شده است. این ساختار که در قصایدی چون "کنز الرکاز" و "تحفه الحرمین و تفاحه الثقلین" نیز دیده می‌شود، یادآور تقدّم زیارت کعبه علیا بر قبّه خُصْرَا، و حرکت زائران حج به جا آورده از مکه به سوی مدینه، و زیارت بارگاه مصطفوی است. دو واژه پیشنهادی برای تصحیح، در دو بیت از بخش اخیر این قصیده واقع شده است.

## بحث و تحلیل

۱ عقل و جان چون بی و سین بر در یاسین خفتند

تن چون نون کز قلمش باز کنی تا بینند

(همان، ص ۹۹)

۱-۱ متن و نسخه بدل: این بیت در چاپ عبدالرسولی (خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۹۳) و سجّادی (خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۹۹) به همین صورت ضبط شده و فاقد هرگونه نسخه بدلی است. در شرحهای اخیر از این قصیده؛ مانند بزم دیرینه عروس (معدن کن، ۱۳۷۲، ص ۷۷)، ارمان صبح (امامی، ۱۳۷۵، ص ۶۴) و گزارش دشواریهای دیوان خاقانی (کزازی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۶) نیز عیناً همین ضبط به چشم می‌خورد.

۱-۲ واژه‌نگری و واج‌نگاری: از ویژگیهای سبکی شعر خاقانی در حوزه بدیع لفظی، توجه شاعر به شکل خاص واژه‌ها و حروف است. از فروع مقوله واژه‌نگری و واژه‌نگاری، ترفند آرایش سخن با حروف مقطعه قرآن است. در بیت بالا به ترتیب با حروف رازناک مقطعه در آغاز دو سوره "یس" و سوره "قلم" روبرویم.

۱-۳ شرح و تحلیل بیت: توضیح درباره این بیت را از سه شرح موجود می‌خوانیم:  
 - خرد و روح انسانی چون حروف یا و سین بر درگاه رسول اکرم (ص) افتاده‌اند و جسم نیز در این مکان مقدس همچون واژه "تن" است که با قلم، حرف "تا"ی آن را از "نون" آن جدا کرده باشند «که در این صورت چیزی از "تن" باقی نمی‌ماند». یعنی عقل و روح سر بر آستانه مرقد محمدی نهاده‌اند و از تن در این میان خبری نیست.  
 (معدن کن، ۱۳۷۲، ص ۲۳۱)

- خاقانی عقل و جان را با تشبیه آشکار، به دو حرف "ی" و "س" مانند کرده است که بر درگاه یاسین؛ یعنی: پیامبر خفته‌اند؛ و به سگانی می‌مانند که همواره بر آستان اویند. تن نیز در برابر او نمازبر و کرنشگر است؛ مانند حرف "نون" که خوشنویس، برای نوشتن آن، قلم را بر کاغذ می‌چرخاند تا هرچه به آیین‌تر و زیباتر نوشته شود و هنردوستان آن را ببینند. تشبیه از گونه ساده و مجمل است. بدین‌سان، خاقانی با

پنداری نغز و نو، هر سه حرف "ی" و "س" و "ن" را که یاسین را پدید می‌آورند، در گزارش شاعرانه این نام به کار گرفته است. (کزازی، ۱۳۷۸، صص ۲۴۶-۲۴۷)

- یی و سین: یاسین (یس) نام سوره‌ای از قرآن با ایهام به لقبی برای پیامبر (ص) // بر در یاسین: بر آستان پیامبر // تن چو نون کز قلمش دور کنی: تن مانند (ن) است که آن را از قلم دور کرده باشی (تعبیری برای دور ماندن یا مجرد ماندن تن و جسم). به قرینه آن که در مصراع اول (یس) اشاره به حروف مقطعه آغاز سوره‌ها دارد، (ن) و (قلم) نیز اشاره است به "ن والقلم و ما یسطرون"، در آغاز سوره القلم. با ایهام به آن که در کلمه تن، (ت) باقی می‌ماند. حاصل سخن آن که عقل و جان مانند پیوستگی (ی و س) بر آستان پیامبر (یاسین)، متواضع و خمیده و ملازم و همراه می‌باشند، در حالی که تن (جسمانیت و مادیت) مانند (ن) که از قلم (القلم) جدا افتد، از آستان حضرت دور است. (امامی، ۱۳۷۵، صص ۱۴۰-۱۴۱)

۱-۴ تصحیح: به نظر نگارنده، در بیت مورد نظر واژه "خفتند" به احتمال زیاد تصحیفی از کلمه "جفتند" می‌باشد. پشتوانه این احتمال، دلایل ذیل است:

۱-۴-۱ ضعف معنی: چنان که در شروح ذکر شده نیز مشاهده شد، حضور واژه "خفتند" در این بیت قابل توجیه نیست؛ از این رو در شرح دکتر معدن‌کن (خرد و روح انسانی چون حروف یا و سین بر درگاه رسول اکرم (ص) افتاده‌اند)، در شرح دکتر کزازی این دو حرف (به سگانی می‌مانند که همواره بر آستان اویند) و در شرح دکتر امامی (متواضع و خمیده و ملازم و همراه می‌باشند).

۱-۴-۲ وجه شبه: در هر مصراع از این بیت، یک تشبیه وجود دارد. در مصراع نخست، وجه شبه در تشبیه عقل و جان به "ی" و "س"، جفت بودن این دو (اتصال و قرین بودن و دو تا بودن) است؛ یعنی عقل و جان زایر بارگاه پیامبر، مانند پیوسته نوشتن دو حرف "ی" و "س" در کلمه "یس"، در برابر "یس" (پیامبر) قرین و ملازم اند، و در این میان از جسم بی‌خبرند. خاقانی این رهایی زایر از قید "تن" را با تشبیه زیبای "تن" به حرف "ن" که در آیه (ن والقلم و ما یسطرون) جدا نوشته می‌شود، نشان داده است. وجه شبه در مصراع اول، جفت بودن است؛ پیوند عقل و جان - که موضوعی عقلی است - به پیوستگی "یس" تشبیه شده است و از آنجا که وجه شبه باید در مشبه به قوی‌تر باشد، "جفتند" بر "خفتند" ترجیح دارد. همچنان که در مصراع دوم در بیان تنها ماندن جسم، به کمک تشبیه "تن" به "ن" در شکل نوشتن این حرف در آیه یاد شده، وجه شبه، "تا" یا تنها ماندن است که این تنهایی در مشبه به (ن) قوی‌تر است.

۱-۴-۳ آرایه تضاد: پذیرفتن واژه "جفتند" در بیت، چندین طباق زیبا می‌آفریند:

- طباق میان عقل و جان، با تن.

- طباق میان دو وجه شبه، یعنی لفظ جفت و تا.<sup>۱</sup>

- طباق میان ذکر دو چیز (عقل و جان) در مصراع نخست، با ذکر یک چیز (تن)

در مصراع دوم.

- طباق میان واژه دوحرفی "یس" در مصراع اول، با تک حرف "ن" در مصراع دوم.

۱-۴-۴ آرایه استخدام: ترفند استخدام از دشوارترین آرایه‌های معنوی است که

حکایت از دقت نظر بسیار و تسلط زایدالوصف شاعر بر زبان - در دو حوزه لفظ و معنا -

دارد. از همین روست که شواهد شعری ذکر شده در کتابهای بدیعی متأخر، بسیار اندک و تکراری است.

خاقانی با انتخاب دقیق واژه "تا"، پیوند و ارتباطی زیبا میان این واژه با دیگر اجزای بیت ایجاد کرده است. "تا" وجه شبیهی برای تشبیه "تن" (مشبه) به "تون دور از قلم مانده" (مشبه به) است. بدین جهت "تا" از سویی در ارتباط با مشبه به (حرف مقطعه ن)، به معنی تنها، یکتا و جداست و از سوی دیگر در پیوند با مشبه (تن) - به دلیل تشکیل این واژه از دو حرف "ت" و "ن" که حرف "تون" آن حذف شده باشد - معادل حرف "ت" است که "تا" نامیده می‌شود.

این لطف و ظرافت استخدام، در مصراع نخست و در همین واژه "جفت" (وجه شبه در مصراع نخست) نیز وجود دارد. جفت در ارتباط با عقل و جان، به معنی زوج و دوتایی است؛ همچنین این واژه در ارتباط با شکل پیوسته نوشتن "یس"، به معنی قرین و متصل و پیوسته است.

۴-۱-۵ شرح و تصحیح بیت با کمک ابیات دیگر: شاعر شورا فکن شروان، نظیر این تصویر را - در نشان دادن تقابل همراهی و تنهایی - با حروف مقطعه دیگری از قرآن به تصویر کشیده است:

همرهند این پنج تن چون کاف ها یا عین صاد

یک تنه چون قاف والقرآن من اینجا مانده‌ام

(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۹۰۶)

حاصل سخن اینکه: معنی مستفاد از بیت، وجه شبه، آرایه تضاد، آرایه استخدام،

و یاری از دیگر ابیات و اشعار خاقانی، گواه ترجیح تصحیح "جُفتند" بر "خُفتند" به شمار می‌رود.

۲ خاک مشکین که ز بالین رسول آورده است

حرز بازوش چو الکف و چو کاها بینند

(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۹۹)

۱-۲ متن و نسخه بدل: دکتر سنجادی، درگاه را به عنوان نسخه بدل برای "بالین" (همان جا) و استاد عبدالرسولی، "درگاه" را در متن و "بالین" را به عنوان نسخه بدل در پاورقی ذکر کرده است. (خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۹۳)

بیت در بزم دیرینه عروس (معدن کن، ۱۳۷۲، ص ۷۸)، ارمغان صبح (امامی، ۱۳۷۵، ص ۶۴) و گزیده اشعار خاقانی (ماهیار، ۱۳۷۶، ص ۱۹۴) مطابق ضبط سجادی است.

۲-۲ شرح و تحلیل بیت: "حرزالحجاز" خاقانی، خاک متبرکی است که شاعر از بالین یا مرقد مطهر پیامبر (ص)، به عنوان حرز و تعویذ و بلاگردانی و به سان ارمغانی ارجمند از سرزمین حجاز به همراه آورده است. وی در چکامه‌ای دیگر با ردیف "آورده‌ام" نیز که همین خاک بالین و حرز بازو محور اصلی سخن واقع شده، می‌گوید:

خاک بالین رسول الله همه حرز شفاست حرز شافی بهر جان ناتوان آورده‌ام

وقف بازوی من است این حرز نفروشم به کس گرچه ز اول نام دادن بر زبان آورده‌ام

(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۸)

- علی عبدالرسولی در حاشیهٔ دیوان مصحح خود - دربارهٔ کاها - نوشته است:

"اشاره به کهیص" (خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۹۳)

- سجادی نیز چنین نوشته است: (کاها، از کهیص، کلمهٔ اول از نخستین آیهٔ

سورهٔ مریم (۱۹) است.) (سجادی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۲۵)

۲-۳ تصحیح: نگارنده، واژه "طاها" را بر "گاها" ترجیح می‌دهد و از این رو پیشنهاد می‌کند که بیت به صورت زیر تصحیح شود:

حاک مشکین که ز بالین رسول آورده است      حرز بازوش چو الکبف و چو طاها بیند

به دلایل و نکاتی که در تصحیح این واژه ارائه می‌شود، توجه کنید:

۱-۲-۳ "ک"، حرف بیست و پنجم از حروف الفبای فارسی است که "کاف" نامیده می‌شود. "کا" نامیدن "ک"، اشتباهی فاحش و مانند "دا" خواندن "دال"، "می" خواندن "میم"، و یا "نو" خواندن "نون" است. شکل صحیح "کاف" را در زبانِ زبان‌آوران پارسی‌گو ببینید:

فردوسی: دو گیتی پدید آمد از کاف و نون

چرا نی به فرمان او در، نه چون

منوچهری: آنکه چون او نموده است شهبی چرخ کیان

هرچه از کاف و ز نون ایدر کرده‌ست عیان

ناصر خسرو: چون شناسی که از نخست به ابداع

فعل نخستین ز کاف رفت سوی نون؟

انسوری: گفوَ کَو تا بناتِ طبعِ تورا

دهد از کافِ گن فکان کابین

خاقانی: قابله کساف و نون طاها و یاسین که هست

عاقله کاف و لام طفلِ دبستانِ او

نظامی: بی کوهکنسی ز کاف و نونی

کردی تو سپهر بیستونی

عراقی: امر او بر طریق گن فیکسون

همچنان کاف نارسیبده به نون

عطار: کاف کفر اینجا به حق المعرفه

دوستم دارم ز فای فلسفه



مولوی: با تو چه گویم که تو در غم نان مانده‌ای

پشت خمی همچو لام تنگ دلی همچو کاف

حافظ: نواف هفته بد و از ماه صفر کاف و الف

که به گلشن شد و این گلخن پر دود بهشت

به این ترتیب، "کافها" شکل درست تخفیف یافتهٔ کلمهٔ "کهیعیص" نیست؛ شکل صحیح آن "کافها" است. این شکل را در شعر خاقانی و شاگردش مجیرالدین بیلقانی ببینید:

از آتش همزه سمار و الف داری شده      بر چنین داری ز عصمت کاف ها خوان آمده  
(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۳۷۰)

به کاف ها و به یاسین و آیه الکرسی      به قاف و صاد و به الکیف و سوره الشعرا  
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸، ص ۱۷)

حتی بدون تخفیف نیز این حروف مقطعه در شعر به درستی و به صورت "کافها یا عین صاد" نوشته و تلفظ می‌شده است. خاقانی خود در ضمن قطعه‌ای گوید:

دوستانم قطب و شمس و نجم و بوالبدر و شهاب  
رفته و من چون سها در گوشه تنها مانده‌ام  
مهرهند این پنج تن چون کاف ها یا عین صاد

یک تنه چون قاف و القرآن من اینجا مانده‌ام  
(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۹۰۶)

مولوی نیز در دفتر چهارم از مثنوی معنوی چنین گفته است:

کاف کافی آمد او بهر عباد      صدق وعدهٔ کهیعیص

(مولوی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۴۸۶)

بدیهی است که وزن و قافیه تلفظ "کافها یا عین صاد" را تأیید می‌کند.

۲-۳-۲ طاهّا (طه)، نام سوره بیستم از قرآن کریم است که با همین حروف مقطعه "طه" آغاز می‌شود. این کلمه را بسیاری از مفسران و اخباریون - مانند یس - لقبی برای پیامبر (ص) دانسته‌اند؛ از این رو در آیات نخست این سوره: "طه / ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی"، طه را به صورت منادایی ترجمه کرده‌اند: ای پیامبر! ما قرآن را نازل نکردیم بر تو که خود را به رنج در افکنی. خاقانی واژه طاهّا را گاه به معنی نام این سوره و گاه به عنوان لقب پیامبر به کار برده است:

نام سوره: پس از الحمد و الرحمن و الکهف

پس از یس و طاسین میم و طاهّا

(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۲۵)

لقب پیامبر: کید حسود بد نسب، با چون تو شاهی دین طلب

خاری است جفت بولهب، در راه طاهّا ریخته

(همان، ص ۳۸۳)

به نظر نگارنده، آگاهی خاقانی از ظرفیت مضاعف این واژه سبب هنرآفرینی دو چندان وی در بیت مورد نظر ما شده است. بیت را ببینید:

خاک مشکین که ز بالین رسول آورده است      حرز بازوش چو الکهف و چو طاهّا بینند

الف) طاهّا در معنی نام سوره، با کهف تناسب دارد و خاقانی این خاک مشکبو را مانند بستن سوره کهف و طاهّا به بازو، حرز بازوی خود می‌داند:

ب) طاهّا به عنوان لقبی برای پیامبر، با کهف در معنی "غار"، تلمیح زیبایی شب هجرت پیامبر و پناه بردن به کهف (غار) را می‌آفریند؛ یعنی: خاک مشکینی که خاقانی با خود از مرقد مطهر پیامبر آورده است، حرز بازو و محافظ جان اوست، چنان که کهف حرز و محافظ جان پیامبر شد.

آنچه باقی می‌ماند، اشکال تکرار قافیه است؛ واژه "طاها"، یازده بیت قبل از این به عنوان قافیه ذکر شده است. با توجه به دو معنایی که برای واژه "طاها" بیان شد، تکرار کلمه قافیه با تغییر معنی، عیبی برای شعر محسوب نمی‌شود. خاقانی در بیت شصت و نهم از این قصیده، طاها را در کنار نام عیسی و ادریس، در معنی لقب پیامبر به کار می‌برد:

عیسی از چرخ فرود آید و ادریس ز خلد کاین دو را زله ز خوان پایه طاها بینند

و در بیت هشتاد، از طاها به عنوان نام سوره‌ای از قرآن و در کنار نام سوره الکهف یاد می‌کند:

خاک مشکین که ز بالین رسول آورده است حرز بازوش چو الکهف و چو طاها بینند

### نتیجه سخن

از مجموع آنچه گفته شد، خطا و سهو کاتبان یا مصححان در تبدیل واژه "جُفُتند" به "حُفُتند"، و "طاها" به "کاه" محتمل است. با دلایلی که ذکر شد، و سابقه‌ای که از توجه خاص خاقانی به "بدیع"، نوآوری و زیبایی‌آفرینی در شعر، و دقت در انتخاب واژه‌ها سراغ داریم، به نظر می‌رسد خواننده این نوشتار نیز با نگارنده در این دو تصحیح هم نظر باشد؛ سهوی که می‌تواند نتیجه سهل‌انگاری و بی‌دقتی، یا دخالت ذوق و استنباط شخصی کاتبان در گذر زمان صورت گرفته باشد. به هر وصف، نقد متن شناختی دیوان خاقانی یا توجه و تأملی دوباره در ضبط واژه‌ها، می‌تواند برای خاقانی‌پژوهان راهگشا باشد.

## پی نوشتها

- ۱- در شعر خاقانی شواهد متعددی برای طباق آفرینی میان طاق و جفت به چشم می‌خورد؛ از آن جمله:
- طاق پذیر است عشق جفت نخواهد حریف  
 بر نمط عشق اگر پای نهی طاق نه  
 - ای جفت دل من از تو فردم  
 وی رخصت جان ز تو به دردم  
 - خاقانیا منال که غم را چو تو بسی است  
 کاول نشست جفت و به فرجام فرد خاست  
 - طاق ابروان رامش گزین در حسن طاق و جفت کین  
 بسر زخمه سحر آفرین شکر ز آوا ریخته
- ۲- بسیار مایلیم که "بازو" را در ارتباط با کهف در معنی غار اصحاب کهف، نیز مرتبط با واژه "ذراع" در آیه: (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید) بدانیم. خاقانی در جای دیگر، خود را سگ پارسی خوان درگاه رسول اکرم (ص) خوانده است:
- بنده خاقانی سگ تازی است بر درگاه او  
 بخ بخ آن تازی سگی کش پارسی خوان دیده‌اند

## منابع

- قرآن کریم، ترجمهٔ محی‌الدین الهی قمشهای، چاپ اول، انتشارات پیام آزادی، تهران ۱۳۷۳.
- امامی، نصر الله. *ارمغان صبح*، چاپ اول، جامی، تهران ۱۳۷۵.
- بیلقانی، مجیرالدین. *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، تصحیح و تعلیق دکتر محمد آبادی، چاپ اول، انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز ۱۳۵۸.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل ابن علی. *دیوان خاقانی شروانی*، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۳.
- عبدالرسولی، چاپ ؟، انتشارات کتابخانهٔ خیام، تهران ۱۳۵۷.
- سجّادی، سید ضیاءالدین. *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی*، چاپ اول، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۴.
- کزازی، میرجلال‌الدین. *گزارش دشواریهای دیوان خاقانی*، چاپ اول، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۸.
- ماهیار، عباس. *گزیدهٔ اشعار خاقانی*، چاپ پنجم، نشر قطره، تهران ۱۳۷۶.
- معدن‌کن، معصومه. *بزم دیرینهٔ عروس*، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۲.
- مولوی، جلال‌الدین محمد: *مثنوی معنوی*، به همت رینولد آئین نیکلسون، چاپ هفتم، انتشارات مولی، تهران ۱۳۶۹.